

منابع معرفتی و روش تفسیر قرآن

ابوالحسن حسینی

کنار می‌زند. معانی قرآنی نیز محدود نیستند و هر گونه دلالت مطابقی و تضمینی و التزامی که اسناد آن به قرآن از حجیت معرفتی برخوردار باشد، را شامل می‌شود. بنابراین، تفسیر علمی برای کشف هر معنایی است که با حجت از قرآن مستفاد است. علیرغم اختلاف الفاظ، به نظر می‌آید محققان بسیاری همین تعریف را مدنظر داشته‌اند و بعید نیست که منظور گروه اول نیز همین تعریف باشد و واژه مراد را در همین معنای عام به کار برده‌اند.^(۱)

منشأ نیاز به تفسیر قرآن

گفته شد که تفسیر به کلام مبهم اختصاص دارد؛ اما ابهام کلام از دو ناحیه ممکن است حاصل گردد:

۱. از ناحیه خود کلام؛ یعنی کلام، خود به گونه‌ای باشد که معنا را نتواند القا کند.
۲. از ناحیه مخاطب و فهم کلام؛ کلام فی نفسه واضح باشد، اما مخاطب به جهت نتواند معنا را درک کند.

منشأ نیاز به تفسیر قرآن کریم، دست کم در مورد مراد متکلم نمی‌تواند از ناحیه ابهام در خود قرآن باشد. این مدعا را با دلایل متعدد، اعم از عقلی و نقلی، می‌توان اثبات کرد. از جمله:

۱. قرآن کریم کلام خدای برای هدایت بشر است و اگر خداوند معنای کلام خود را واضح بیان نکرده باشد و آن را مبهم رها کند، از آن هدایت حاصل نشده و نقض غرض حاصل می‌شود که با حکمت الهی سازگار نیست.

۲. اگر متکلم، بالاراده و آگاهی در صدد ابهام نباشد، منشأ ابهام در کلام یکی از امور زیر است:
۱. عدم شناخت کامل و تام متکلم از موضوع کلام خود؛ لکن ساحت مقدس حق تعالی از این نقص میراست و علم او محدود به حدی نیست و او بر همه چیز عالم است.

۲. عدم توان متکلم برای بیان مراد در قالب مناسبی از کلام، با وجود شناخت کامل و تام از موضوع، اما ساحت مقدس حق تعالی از این نقص نیز منزّه است و او بر همه چیز توانا است.

۳. عدم توانایی زبان مورد استفاده متکلم برای بیان معنای مورد نظر او، اما خداوند در قرآن کریم تصریح می‌کند که زبان قرآن این توانایی را دارد: «وَأَنزَلْنَا نَزْلًا رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزْلًا بِرُوحِ الْمَلَكِ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (الشعرا: ۱۹۲-۱۹۵). این نازل شده پروردگار جهانیان است. روح الامین آن را بر قلب تو به زبان عربی آشکار نازل کرد تا از انذار کنندگان باشی.^(۲)

«وَلَقَدْ تَعَلَّمْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّلسَانِ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْصَمِي وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (النحل: ۱۰۳) «والبته می‌دانیم که آنها می‌گویند این آیات را تنها بشری به او می‌آموزد؛ زبان کسی که اینان این نسبت را به او می‌دهند، عجمی است، ولی این زبان عربی آشکار است.»

بنابراین، ابهام بر قرآن کریم نمی‌تواند راه یابد.

۳. در آیات متعدد قرآن کریم، به بیان‌های مختلف وجود ابهام در آن انکار شده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا» (النسا: ۱۷۴) «ای مردم، از پروردگارتان دلیلی روشنی بر شما آمد و به سوی شما نوری آشکار فرو فرستادیم.»

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ» (المائدة: ۱۵). «به تحقیق از خدا نور و کتابی روشن بر شما آمد.»

«قَامُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» (التغابن: ۸) «پس به خدا و رسول او و نوری که فرو فرستادیم، ایمان آورید.»

مقدمه

مفهوم و تعریف تفسیر

یکی از مسائل مهم در تفسیر قرآن کریم، تعیین منبع معرفتی معتبر برای آن است. تفسیر قرآن کریم از این جهت برای ما اهمیت دارد که مابیه عنوان مسلمانی موحد، باید همه ابعاد زندگی خود را بر اساس کلام خدا شکل دهیم و مقدمه این امر، فهم کلام خدا است که با تفسیر میراست.

از جهت لغوی تفسیر از ماده فسره به معنای روشن کردن و بیان و اظهار معنای معقول است.^(۳) آیت الله جوادی آملی در یک بیان جامع بر آن است که تفسیر از جهت لغت به معنای روشن کردن و پرده برداری از چهره کلمه یا کلامی است که بر اساس قانون محاوره و فرهنگ مفاهمه ایراد شده باشد و معنای آن واضح و آشکار نباشد.^(۴)

تفسیر به این معنا به کلام مبهم اختصاص دارد و کلام واضح بی نیاز از تفسیر است؛ حتی اگر مجمل باشد. معما نیز بر اساس قانون محاوره و تفاهم ایراد شده است و حل آن از منسوخ تفسیر نیست.^(۵)

تفسیر راه پی بردن به معارف قرآنی است. اما در چیستی این راه اختلاف نظر وجود دارد. در اینجا به طور اختصار، تاجایی که به حل مسئله این فصل کمک شود، به برخی از این تعاریف ها با دسته بندی اشاره انتقادی می‌شود.

۱. گروهی با توجه به معنای لغوی تفسیر، کشف و پرده برداشتن از چیزی پوشیده، تفسیر را به کشف مراد معنا کرده‌اند.^(۶)

اما این تعریف از تفسیر با بیان و نور و تبیان بودن قرآن کریم سازگار نیست. در ضمن مفهوم مراد مبهم است. اگر مراد معنایی است که متکلم اولاً و در مقام خطاب قصد تفهیم آن را به مخاطب دارد؛ در این صورت، مفهوم مراد بسیار ضیق تر از تفسیر است^(۷) و اگر لوازم این معنای جزء مراد به شمار می‌آید، باید حدود این لزوم در خود تعریف روشن باشد؛ زیرا فهم اولی و لغوی مفهوم مراد افاده بیش از معنای یاد شده را نمی‌کند.

۲. برخی تفسیر را به ایضاح واژگان و عبارات مشکل و کشف معانی آنها تعریف کرده‌اند.^(۸)

این تعریف بسیار ضیق تر از تعریف پیشین است. ایضاح واژگان و عبارات مشکل، ترجمه است؛ نه تفسیر.^(۹) این موارد، اگر در استنباط و فهم مؤثر باشند، مقدمه تفسیرند، نه خود تفسیر و اگر در مقدمه تفسیر به کار نیایند، هیچ دخلی به تفسیر ندارند.^(۱۰)

۳. تعریف مختار: تفسیر قرآن عوامل معرفتی خفای معنای قرآنی را از برابر انسان

تعبیر برهان، نور، مبین و مفاهیم دیگری از این قبیل برای قرآن کریم تنها زمانی درست است که قرآن کریم خالی از ابهام باشد. متن مبهم، برهان و نور و مبین نمی تواند باشد.

۴. روایات فروعی نیز بیانگر عدم ابهام در قرآن کریم اند که برای نمونه یک مورد نقل می شود. امام باقر علیه السلام می فرماید: «فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ مَبْهُمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَأَهْلَكَ»؛ هر کس گمان کند کتاب خدا مبهم است، پس همانا هلاک شده و هلاک می کند.

با این حال، شکی نیست که مردم در فهم معانی کلام خدا دچار مشکل می شوند و تفاسیر متباین و ناسازگار از آیه واحد به دست می دهند و با وجود تلاش های سخت و طاقت فرسا، غالباً به زحمت تنها به تفسیری ظنی از کلام حق تعالی دست می یابند. منشأ این ابهام چیست؟ از آنجا که منشأ این ابهام خود قرآن کریم نمی تواند باشد، منشأ آن را در مخاطب باید جست؛ به عبارت دیگر، مخاطب مشکلی دارد که نمی تواند این کلام را به درستی بفهمد.

قرآن نور و بیان و تبیان است و محتجب نیست تا نیاز به کشف حجاب از آن باشد، اما به دو جهت معانی آن از انسان مخفی می شود:

۱. عدم بصیرت ناشی از جهل و گناه: «وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا وَا لَّا وُسْعَهَا وَا لَدَيْنَا كِتَابٌ يَبْطِقُ الْحَقَّ وَهُمْ لَا يَظْلُمُونَ بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَا لَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ» (المؤمنون: ۶۲ و ۶۳) و هیچ کس را جز به اندازه توانایش تکلیف نمی کنیم و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید و آنان مورد ستم واقع نمی شوند. بلکه دل هایشان از این، در گرداب جهل فرو رفته است و کارهای دیگری نیز دارند که آنها انجام دهند آنها پند.

۲. ثقیل بودن معانی قرآنی: «أَنَا سَلَّطِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (المزمل: ۵)؛ همانا به زودی سخنی سنگین بر تو القا خواهیم کرد.

تفسیر علمی است برای رهایی از عامل دوم خفای معانی قرآن کریم. اما ناتوانی مخاطب از فهم کلام حق تعالی در مرتبه اول ممکن است ناشی از عدم فهم اصل منطوق باشد. مخاطب ممکن است با زبان و ادبیات عربی به قدر کافی آشنا نباشد و این مانع از فهم اصل منطوق شود؛ اما نقل کلام این معنا نیست، بلکه نقل کلام پس از فهم منطوق پیش می آید. برای مثال، در منطوق «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» چندان اختلافی نیست؛ اما در تفسیر آن اختلافها بسیار است. سنگین بودن سخن قرآن از دو جهت است:

۱. قرآن از حقایق خیر می دهد که با غیر قرآن امکان علم به آن حقایق وجود نداشت: «يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (البقرة: ۱۵۱) آنچه را نمی شد شما بدانید، به شما می آموزد.

چون این حقایق با عقل و حس و کشف، دست کم قبل از اخبار قرآن از آنها، در نیافتنی اند؛ مفسران در فهم مراد حق تعالی دچار اختلاف شده و آرای مختلف ارائه می دهند.

۲. قرآن کریم از حقایق نورانی خیر می دهد که برای قلوب سیاه و محتجب از انوار پاک قدسی درک ناپذیرند و چون غیر از معصومان، به هر حال، گرفتار برخی از حجب، اعم از ظلماتی با نورانی اند، این قلوب از درک حقیقت معانی عبارات قرآن کریم عاجز می مانند و ناچار به تحلیل مفهومی روی می آورند که محدودیت های خاص خود را دارد و از حقیقت بهره ای ناچیز دارد. در این حال، اضطراب و اشتباه امری دور از ذهن نخواهد بود.

انقسام تفاسیر قرآن کریم به حسب منابع معرفتی تبیین مسئله

تفاسیر قرآن کریم را در یک تقسیم اولیه به تفسیر به مآثور و تفسیر اجتهادی تقسیم کرده اند. منظور از تفسیر به مآثور، تفسیری است که به حجت ظاهری مستند گردد و این خود بر دو گونه است: تفسیر قرآن به قرآن و تفسیر قرآن به حدیث. در تفاسیر حدیثی شیعه حجت ظاهری تنها معصوم (نبی و امام) است و قول همه امامان در حکم قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است. در تفاسیر به مآثور عامه، اقوال صحابه در حکم حدیث مرفوعه نبوی فرض می شوند.

تفسیر اجتهادی، تفسیری متکی به علوم است غیر از آنچه مستقیماً از حجت ظاهری اخذ می شود و به عقل، تجربه، تاریخ، علوم زبانی، مستند است. در تفسیر اجتهادی دست مفسر بسیار باز است و مفسر با مجالی گسترده تر می تواند از علوم بشری بهره گیرد و حتی در صورت استفاده نابجا از این علوم، باز از متن چیزی می فهمد، اگر چه فهم او ممکن است با مراد متکلم همخوان نباشد. البته بهره گیری از علوم بشری در تفسیر هر متنی، از جمله

قرآن کریم، باید مضبوط و قاعده مند باشد و به طریقی باشد که مفسر به یقین یا گمان معتبر، آن طریق را در جهت فهم مرادمان حجت می داند.

مسئله ما در این نوشتار این است که در تفسیر قرآن کریم، استناد به کدام یک از امور یاد شده معتبر است؟

تفسیر قرآن به قرآن

حجیت تفسیر قرآن به قرآن

اکثر قریب به اتفاق مفسران در اصل حجیت قرآن کریم اتفاق نظر دارند. دلیل اصلی این اتفاق نظر این است که عقلاً برای فهم سخن ثقیل یک متکلم به سخنان دیگر وی که به گونه ای با سخن مورد نظر رابطه دارد، مراجعه می کنند و از آن سخنان برای روشن کردن آن سخن مبهم بهره می گیرند.

آیت الله جوادی آملی دلیل دیگری بر حجیت قرآن در تفسیر قرآن ذکر می کند: «قرآن کریم از آن جهت که کلام خدای سبحان است و با اعجاز خود دعوی انتساب به خدا را اثبات می کند، یکی از منابع دینی است که حجیت آن همانند حجیت قطع ذاتی است و محصول تدبیر در آن و جمع بندی آیات متناسب آن با یکدیگر حتماً حجت است و هرگز نظیر گواهی فاسق مردود نیست تا اصلاً حجت نباشد؛ لیکن مطالب قرآن بخشی به صورت نصوص و قطعی است و بخشی به صورت ظواهر و ظنی است که بخش نخست «حجت قطعی» و بخش دوم «حجت ظنی» است.»^(۱)

استقلال و انحصار منبع معرفتی تفسیر قرآن به قرآن یا عدم آن

دو مفسر بزرگ معاصر، علامه طباطبائی و آیت الله جوادی آملی از استقلال و حتی انحصار منبع معرفتی قرآن به خود قرآن دفاع می کنند. آیت الله جوادی بر این مدعا چنین استدلال می کند:^(۲)

۱. «... قرآن کریم خود درابه عنوان نور معرفی می کند «فَدَجَّكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورًا وَا كِتَابٌ مُبِينٌ» و «اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ» و بارزترین ویژگی نور آن است که هم خود روشن است و هم روشنگر غیر خود است؛ ... مقتضای نور بودن قرآن کریم نیز این است که در روشن بودن خود نیازمند غیر باشد و نه در روشن کردن غیر؛ زیرا در صورت نیاز به مبینی دیگر، آن مبین اصل بوده، قرآن کریم فرع خواهد بود و این فرع و تابع قرار گرفتن قرآن با نور بودن آن ناسازگار است...»

۲. یکی از صفات قرآن کریم «تبیان کل شیء» است «و تَزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ...»؛ کتابی که بیانگر همه علوم و معارف ضروری و سودمند برای بشری است. بیانگر همه حقایق جهان آفرینش است، در تبیین خود نیازی به غیر ندارد...»^(۳) به تعبیر علامه طباطبائی؛ حاشا قرآنی که بیان کننده هر چیز است، مبین خود نباشد.^(۴)

اما این دو دلیل مناقشه پذیر به نظر می آیند. نور اگر چه روشنی بخش به همه چیز است، اما خود با شواهد روشن گشته و قابل دیدن است و مستقل از اشیا قابل دیدن نیست. این نکته با توجه به طبیعت نور، نکته ای کاملاً روشن است.^(۵) مخالف حجیت تفسیر قرآن به قرآن یا مخالف استقلال قرآن یا انحصار آن در تفسیر قرآن منکر نور بودن یا تبیان کل شیء بودن قرآن نیست؛ بلکه توان فهم بشری و بصیرت وی را قاصر از درک این نور و ادراک این بیان، مستقل از یاری معارف دیگر، می داند. آیت الله جوادی آملی دلیلی دیگر نیز بر استقلال حجیت تفسیر قرآن به قرآن ذکر می کند: قرآن کریم در کنار دعوت انسان ها به تدبیر، دعوی انتساب به خدای سبحان و میرا بودن از هر گونه اختلاف و ناهماهنگی درونی دارد. خداوند سبحان درباره هماهنگی سراسر قرآن با یکدیگر دو بیان دارد که یکی ناظر به عدم اختلاف آیات قرآن مجید با یکدیگر و دیگری راجع به انعطاف و گرایش آیات قرآن با همدیگر است. اما بیان اول مستفاد از آیه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَا لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» است؛ ... آیه مزبور دعوت به تدبیر در سراسر قرآن می کند و دعوی عدم اختلاف به نحو سالبه کلیه را ارائه می کند و محصول آن تدبیر فراگیر را صحت این دعوی می داند و ادعای مزبور را با آن بین و گویا صادق همراه می کند.

اما بیان دوم خداوند مستبیط از آیه «اللَّهُ تَزَلَّزَلْ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانًا...» است، زیرا محتوای آیه مزبور این است که از یک سو سراسر آیات قرآن مجید شبیه، همسان و همتای هم است و از سوی دیگر متنی، متعطف و متمایل به هم است. معنای انتفاء، انعطاف و گرایش مطالب یک کتاب علمی این است که هر کدام از مطالب با دیگری مشروح یا مشروح تر و روشن یا روشن تر می گردد. چنین کلیتی که همه آیات آن به هم گرایش دارد، حتماً مفسر و مبین همدیگر و شارح داخلی خویش است.^(۶)

ایشان متذکر می شود که ادعای موافقت و عدم مخالفت فرع بر پیوند و همگرایی است و پیوندهای دلالتی نظیر اطلاق و تفهیم و تخصیص، تأیید و تبیین و شرح و تفصیل میان آنها ضروری است و گزاره های قرآنی از هم گسیخته نیستند. حال اگر مخالفان قرآن مدعی وجود اختلافی در آن باشند و این اختلاف متوهم از راه دلالت لفظی قرآن کریم و باشیوه تفسیری قرآن به قرآن قابل حل نباشد و با هر راه دیگری، مانند ارجاع به پیامبر اکرم، بدون شاهدی از الفاظ قرآن، حل شود؛ برهان و استدلال آیه کریمه تام نخواهد بود.

اما در این استدلال نیز پرسش هایی به ذهن قاصر نگارنده می رسد که پاسخی به آنها نمی یابد:

۱. مفسران و عالمان مسلمان یاسال هاتلاش تخصصی در تفسیر قرآن کریم، همراه با ایمان به آن و عشق به دستیابی به معارف آن از چنین تدبیر همه جانبه ای عاجز مانده اند و نتوانسته اند به تفسیر صد در صد سازگار از قرآن دست یابند (تقص و ایرام های مفسران در برابر یکدیگر نشان آشکار این نکته است). به نحو اولی، کافران، حتی افرادی غرض آنها، از چنین تدبیری عاجز خواهند ماند. اگر چه هیچ ناسازگاری غیر قابل حلی در قرآن کریم یافت نشده است (و هرگز نخواهد شد)؛ اما هیچ تفسیر کلیت قرآن نیز سرپاسازگار یافت نشده است و به نظر نمی رسد افهام عادی در برابر این قول ثقیل به چنین معرفتی دست یابند. تأکید می شود تردیدی در

استدلال، مبتنی بر نظریه های مربوط به پیوندهای دلالتی کلامی

سازگاری و هماهنگی می باشد. به نظر نمی رسد

پیوندهای لفظی میان آیات قرآن کریم، هماهنگی میان آیات آن اثبات گردد.

شأنی و فعلی بودن حجیت تفسیر قرآن به قرآن

آیا حجیت محصول تفسیر قرآن به قرآن به تنهایی به نصاب فعلیت می رسد؛ یا نیاز به ضمیمه ای دیگر (مانند حدیث، عقل، کشف، تجربه) دارد تا به نصاب فعلیت برسد؛ گاهی ظهور حاصل از تفسیر آیه ای به آیات دیگر، ظهوری قوی است و می توان آن را به حق تعالی استناد داد و حجیت خواهد بود. اما اگر ظهور حاصل از تفسیر آیه ای به آیه دیگر، ضعیف باشد (مثلاً یکی از معانی التزامی بعد حاصل شود) در این صورت، تأیید حجیت آن با کمک منابع دیگر معرفت لازم می آید. به هر حال، فعلی یا شأنی بودن حجیت تفسیر قرآن به قرآن به نحو موجه کلیه ممکن نیست.

نتیجه این که قرآن کریم یکی از منابع معرفت در تفسیر قرآن است؛ لکن تهماً منع معرفت نیست و اخذ معرفت از آن ممکن است به استعانت از منابع معرفتی دیگر داشته باشد.

تفسیر قرآن به حدیث

حجیت تفسیر قرآن به حدیث

تفسیر قرآن به حدیث از سابقه طولانی برخوردار است و اصولاً تا زمان شیخ مفید، به طور عمده، شیوه تفسیری قنوان به حدیث را برگزیده بودند. دلایل بسیاری از قرآن و روایات برای حجیت تفسیر قرآن به حدیث ذکر شده است که در اینجا به ذکر چند نمونه می پردازیم:

۱. حق تعالی می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران: ۷) «اوست کسی است که بر تو، کتاب را فرو فرستاد که بخشی از آن آیات محکم است، که ام کتاب اند. و بخشی دیگر متشابهاتند. و اما کسانی که در دل هایشان کژی از حق است، برای فتنه جویی و دستیابی به آن در پی آیات متشابه اند. و تاویل آن را جز خدا و استواران در دانش نمی دانند. (آنان که) می گویند: به آن ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست، و جز خردمندان یاد آور نمی شوند.

مشهور در میان مفسران این است که «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» به «الله» عطف می شود و بر این اساس آنان عالم به تاویل متشابهات قرآن اند. مصداق بالاصالة راسخ در علم باید از عصمت علمی برخوردار باشد؛ زیرا هر که از عصمت علمی برخوردار نباشد، به جهت امکان خطا در علم، راسخ در علم نخواهد بود. امام باقر علیه السلام می فرماید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او افضل راسخان در علم اند. به تحقیق خداوند همه تزییل و تاویلی را که بر او نازل کرد، به او آموخت و چیزی از

تزییل بر او نازل نکرد، مگر این که تاویلش را به او آموخت و جانانشینان او پس از او همه آن را می دانند.^(۳۱)

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: ما راسخان در علمیم و ما تاویل آن را می دانیم.^(۳۲)

۲. روایات فراوانی نیز بر حجیت تفسیر قرآن به حدیث دلالت دارند. از روایات می توان به احادیث استناد نمود: حدیث ثقلین و روایاتی با مضمون مشابه آن که بیانگر جدایی ناپذیری قرآن و اهل بیت علیهم السلام است؛ روایاتی که اهل بیت علیهم السلام را مخاطب خاص قرآن معرفی می کند. روایاتی که اهل بیت علیهم السلام را عالم به علوم قرآن و به ظاهر و باطن قرآن کریم معرفی می کنند و... با توجه به این دلایل نمی توان در اصل حجیت حدیث در تفسیر قرآن تردید کرد. اما با این حال، به حجیت آن چند اعتراض شده است که باید بررسی شوند.

اعتراض وارد بر حجیت حدیث در تفسیر قرآن

اعتراض اول را می توان چنین تقریر کرد: روایات از سه بعد ظنی اند:

- ۱. سند و اصل صدور، به جهت ندرت خبر متواتر و خیر واحد محفوظ به قراین؛
- ۲. جهت صدور، به جهت احتمال تقیه در روایات؛
- ۳. دلالت، به جهت اتکای آن بر اصول عقلاییه.

اما قرآن کریم، از جهت سند و اصل صدور قطعی است. از جهت دلالت نیز یقینی یابیم. مثلاً یقینی است؛ زیرا هم از احتمال تحریف و نیز سهو و نسیان و خطا در فهم و عصبان در ابلاغ و املا مضمون است و هم عهده دار تبیین خطوط کلی دین است و به همین جهت پس از به کار بردن قواعد و اصول لفظی یقینی یابیم مثلاً یقینی است.^(۳۳)

اما این اعتراض از چند جهت محل تأمل است:

۱. جهت نقد حدیث، به نحو موجه کلیه یا عام مجموعه، به معنای پذیرش اساساً باطل علم را می بندد.

۲. معانی مستنبط از روایات از تواتر معنوی برخوردارند. شاهد در این

گفتار روایاتی است که در مسائل مختلف فقهی برای استنباط احکام و نیز در کتب اخلاقی مورد استناد قرار می گیرد. میزان تواتر معنوی به حدی است که به نظر می رسد ادعای ندرت خبر واحد به سادگی قابل خدشه نباشد. بنابر این، قطع به صدور غالب معانی مستنبطه از روایات موجه است.

۳. دلایلی که حجیت خبر واحد را ثابت می کنند، مقید به قیدی راجع به محتوا نمی شوند و شامل اخبار فقهی و غیر آن هستند. اگر دلایلی اعتبار خبری را از جهت اصل و جهت صدور ثابت کردند؛ به دلیل التزامی ثابت می کنند عدم تمسک به آنها ناموجه است.

۴. دلایلی که حجیت خبر واحد را ثابت می کنند، حجیت آن را به این معنا ثابت می کنند که آسان آن به معصوم موجه است؛ و محدود به این معنا نیست که در مقام عمل، عمل به این روایات جایز است. موجه بودن اسناد روایات به معصوم، مجوز استناد به آن در تفسیر است.

۵. اصول عقلایی ها که پشتوانه دلالت اند، ظنی اند و از این جهت اعتبار آنها بیش از اعتبار ادله اثبات اعتبار سند و جهت صدور نیست. بنابر این، نتیجه تفسیر، حتی تفسیر قرآن به قرآن، هرگز یقینی نخواهد بود و ابتدای آن بر حدیث از اعتبار آن نمی گاهد. نتیجه تفسیر همواره ظنی است و تنها نص یقین آور است. اما این ظن پایگاهی اطمینان بخش است؛ زیرا اعتبار آن از جهت معرفت بخشی موجه است، نه از جهت تعبد یا انسداد.

اعتراض دیگر بر عدم حجیت حدیث در تفسیر قرآن را می توان چنین تقریر کرد: روایات هم از جهت اصل حجیت و هم از جهت تأیید محتوا وابسته به قرآن کریم است. زیرا پشتوانه حجیت سنت این است که قرآن مسلمانان را به سنت ارجاع می دهد؛ وابستگی حجیت ظواهر قرآن کریم به روایات مستلزم دور خواهد بود که استحاله آن بدیهی است. از جهت تأیید محتوا نیز، روایات فراوان عرضه حدیث بر قرآن مبین این وابستگی اند.^(۳۴) از طرف دیگر، چون:

فتوایه عدم مخالفت سنت با قرآن متوقف است بر احراز معنا و پیام سراسر قرآن (به نحو موجه کلیه)^(۳۵)

این اعتراض نیز به جهت تأملاتی وارد به نظر نمی رسد:

۱. وابستگی حدیث به قرآن در حجیت، ربطی به تفسیر قرآن به حدیث ندارد. در تفسیر قرآن به حدیث، قصد مفسر اثبات حجیت ظواهر قرآن کریم نیست، بلکه کشف این ظواهر است و این دو کاملاً متفاوت اند. اگر چه در حجیت، حدیث مدیون قرآن کریم است، اما البته پس از استقرار حجیت، حدوثاً و بقیه آنگاه سنت و قرآن متلازم یکدیگر است.^(۳۶)

وابستگی حدیث در تأیید محتوا به قرآن مستلزم بر احراز معنا و پیام سراسر قرآن به نحو موجبه کلیه نیست. اولین دلیل بر عدم لزوم آن، عدم امکان چنین احراز فرآگیر برای غیر معصوم است؛ در حالی که غیر معصوم نیاز به تأیید محتوای حدیث با قرآن دارد. عدم مخالفت حدیث با قرآن در دو سطح باید بررسی شود:

- ۱. سطح مقایسه با نصوص قرآنی؛
- ۲. سطح مقایسه با ظاهر قرآنی.

در سطح مقایسه با نصوص قرآنی، حدیث نباید با قرآن تعارض داشته باشد. اما در سطح دوم، در صورت وقوع تعارض نمی توان به سرعت حکم به بی اعتباری سنت داد، بلکه ابتدا باید ثابت شود اعتبار ظاهر قرآنی معارض با یک حدیث، بر اعتبار حدیث ترجیح دارد. به هر حال، اگر در سطح اول تعارض دیده نشود، می توان به دو دلیل اصل را بر عدم تعارض در مرتبه دوم گرفت:

- ۱. احراز عدم مخالفت، به نحو قطعی، در این مرتبه غیر ممکن است.
- ۲. حجیت ظاهر قرآن، به جهت ظنی بودن، ترجیح ابتدایی بر سنت ندارد.

اشکال دیگر که در افواه در نقد روش تفسیری قرآن به حدیث شنیده می شود، این است که روایات تفسیری بسیار کم اند و اکتفا به آنها ما را از بسیاری از معارف قرآنی محروم می کند. اما این نقد نیز به دو دلیل وارد نیست. زیرا اولاً تنها انحصار تفسیر قرآن به حدیث راغنی می کند، نه اصل حجیت آن را؛ ثانیاً در تفسیر قرآن به حدیث همه روایات قابل استنادند، نه روایاتی که به صراحت تفسیری اند.

انحصار تفسیر قرآن به حدیث و عدم آن

اخباریان قائل به انحصار حجیت تفسیر قرآن به حدیث اند و ظاهر قرآن مجید را مستقل از حدیث حجت نمی دانند و به خصوص ملا محمد امین استرآبادی از این انحصار به شدت دفاع می کند و تفسیر روایی البرهان نیز بر همین مبناینگاشته شده است. دلایل اخباریان به طور مفصل به وسیله اصولیان تقد شده است و با توجه به عدم طرفدار جدی دیدگاه انحصار تفسیر قرآن به حدیث در میان عالمان و مفسران معاصر، از نقد آن چشم پوشی می شود.

نتیجه این که حدیث از منابع معرفت تفسیر قرآن کریم است و رجوع به آن برای مفسر ضرورت دارد؛ اما منبع منحصر نیست.

تفسیر قرآن به عقل

حجیت تفسیر قرآن به عقل

عقل اساسی ترین ابزار معرفتی است که مفسر قرآن، بلکه انسان در هر عمل شناختی و ارزشی، ناچار از آن است. شناخت ذاتی عقل است و حجیت معرفت شناختی از آن منفک نمی شود. بنابراین، حجیت عقل به هیچ چیز دیگر مقید نیست، نه از جهت ثبوت و نه از جهت اثبات. درباره حجیت عقل در تفسیر قرآن نیز بر همین اساس نمی توان تردید کرد و یافته های عقل نیز از منابع معرفتی تفسیر قرآن اند. با این حال برای تأیید حجیت آن در تفسیر قرآن به دو آیه اشاره می شود: «قَدْ يٰنَا لَكُمْ الْاٰیٰتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ» (آل عمران: ۱۷۸) و «الْحَدِیْدِ: ۱۷» به تحقیق آیات را برای شما روشن کردیم، اگر خرد بورزید.

«اَنَا اَنْزَلْنٰهُ قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ» (یوسف: ۲) همانا قرآن را عربی نازل کردیم، باشد که شما خرد بورزید.

تفسیر قرآن به عقل، تفسیر به رأی نیست؛ زیرا یافته های عقلانی، علم و کشف واقع اند و تفسیر بر مبنای آن تفسیر به علم خواهد بود، نه تفسیر به رأی.

جایگاه و کاربرد عقل در تفسیر قرآن

بخشی از معارف عقلی حاکم بر اصل تفسیر می باشند و مفسر بدون آنها از اصل تفسیر کلام خدایاز خواهد ماند؛ مانند اذعان به اصل واقعیت و امکان فی الجملة علم به واقعیت و سایر بدیهیات عقلی و نیز شناخت اقسام مفاهیم و قضایا و کیفیت ارتباط آنها با هم و... عقل مناط تشخیص تفسیر به علم از تفسیر به رأی نیز است. زیرا عقل حجت ذاتی است و اثبات حجیت بهره گیری از دیگر منابع معرفت در تفسیر قرآن با عقل میسر است.

عقل در تفسیر و فهم ارشادات قرآن به معارف عقلی، که در قرآن فراوان یافت می شود، نیز آشکارا دخیل است. برخی از معرف عقلانی نیز به طور موردی در فهم برخی آیات به کار می آیند، مانند واجب الوجود بودن ذات الهی و ماهیت نشستن او و نیز تبیین مناط معلولیت به فقر ذاتی یا قول به تجر دنفس.

نکته قابل یادآوری این است که تطبیق اصطلاحات قرآن کریم با اصطلاحات فلسفی و کلامی و تاویل آنها به یکدیگر، باید بر اساس دلیل معتبر باشد و مفسر نمی تواند در این

جایگاه به استحسان یا حدس تمسک نماید. در غیر این صورت، تفسیری تفسیر به علم نبوده و به ورطه تفسیر به رأی می افتد. به هر حال، میان تفسیر به عقل یا تفسیر به فلسفه و کلام باید فرق گذاشت.

تفسیر قرآن به تجربه و معارف تجربی

حجیت تفسیر قرآن به تجربه و معارف تجربی

تجربه یکی از منابع معرفت بشری است؛ اما در حجیت آن در تفسیر قرآن اختلاف وجود دارد. برخی با توجه به دست آوردهای فناوریانه آن به شدت از تفسیر قرآن به تجربه و علوم تجربی حمایت می کنند و برخی با توجه به ماهیت موقتی بودن علوم تجربی و جاودانگی معارف قرآنی به شدت به آن می نازند.

به نظر نمی رسد بتوان علوم تجربی جدید را منبع معرفتی مناسب برای تفسیر قرآن کریم شناخت. زیرا این علوم بر مبنای ای استوارند که آشکارا با معارف قرآنی نامازگار است؛ مانند نگاه ماشینی انگارانه به جهان و انسان و نیز تفکیک ماوراء الطبیعه از طبیعت.

اما اگر بتوان در این حوزه از معارف، نظریه های تجربی و ابر مبنای قرآنی و دینی ارایه کرده، خود این نظریه ها در مراحل بعد می توانند در استنباط از قرآن مورد استفاده باشند. زیرا تجربه اعتبار معرفت شناختی دارد و موقتی و ظنی بودن آن مانع اساسی استفاده از آن در تفسیر نمی تواند باشد. نظریه های مربوط به دلالت های کلامی نیز ظنی اند و همواره و شدیدتر از نظریه های علوم تجربی در معرض تغییر و تبدیل اند؛ اما اعتبار آنها در تفسیر قرآن مخلدوش کلی نیست.

به هر حال، سنخ شناسی نظریه های تجربی معتبر در تفسیر قرآن و نیز نظریه های حوزه زمان و تاریخ نیاز به بحث مفصلی دارد که این مختصر جای بررسی آن نیست.

پی نوشت ها:

۱. رک. لسان العرب، مجمع البحرین، المفردات فی غریب القرآن، ذیل ماده فسر.
۲. نسیم، عبدالله جوادی آملی، ج ۱، ص ۵۵، مرکز نشر اسلام، ۱۳۷۸، چاپ اول.
۳. همان.
۴. طبیب سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۳۷، انتشارات اسلام، چاپ دوم، ۱۳۷۸، چاپ اول.
۵. پناه ابوالفضل، انوار العرفان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۳۷، انتشارات صدر، چاپ اول، ۱۳۷۵، چاپ اول، بیروت.
۶. سید حسین، تفسیر الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۰۰، موسسه تصاریف، چاپ اول، ۱۳۷۶، چاپ اول، خوی سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن ص ۳۹۷.
۷. برای نمونه اگر تفسیر به مراد محدود شود، نکته یاد شده در این روایت تفسیری تولید تفسیر شمرده شود. در حالی که آشکارا آنکه ای تفسیری است: «عَنِ الطَّبِیْطِیْنِ قَالَ قَالَ لِي قَبِي الْحَسَنِ (م) مَا تَقُولُ لَنَا قَبِي لَكِ اٰخِرَتِي مِنْ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اَشِيءُ هُوَ اَمَّا لَاشِيءُ هُوَ قَالَ فَظَلْتُ لَهٗ قَدْ اَلَيْتَ عَزَّ وَجَلَّ نَفْسًا شَتَا حَيْثُ يَقُولُ كُلُّ اَشْيءٍ اَكْبَرُ شَهَادَةً قَوْلِ اللّٰهِ شَهِيْدٌ يَبِيءُ وَيُنْكِمُ (مجلس، ج ۳، ص ۱۶۲) ز بر مراد، حتی اگر تعدد باشد، بیرون موضوع کلام است. نه امور خارج از موضوع و موضوع کلام در این آیه شهادت بر رسالت است، نه شهادت خدوند.
۸. منتهی، محمد جوادی، تفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۸، دار الکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۲۲، چاپ اول، بیروت.
۹. علی رضا، تفسیر خسروی، ج ۱، ص ۸۸، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۰، چاپ اول، کاشانی، ملا فتح الله، زیاده التفاسیر، مقدمه سید اسماعیل مهری، مقدمه، ج ۱، ص ۱۲، بنیاد معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۳۳۳، چاپ اول، ملا حوش آل غازی، عبدالقادر، بیان المعانی، ج ۱، ص ۵۵، مطبعة الترقی، چاپ اول، ۱۳۲۸، چاپ اول.
۱۰. لارم نیست ترجمه از زبانی به زبان دیگر باشد؛ فرهنگ های لغت یک زبانه، ترجمه و از گان به همان زبان مبدلند.
۱۱. تفسیر صراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۰۲.
۱۲. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر والتبیین، ج ۱، ص ۱۱، بیروت، مؤسسه التاریخ، ۱۳۲۰، چاپ اول، خمینی.
۱۳. سید مصطفی، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۹، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول، ۱۳۸۸، چاپ اول، گنجینه سلسله محمد، تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباد، ج ۱، ص ۱۲، مؤسسه الالهی للمطبوعات، بیروت.
۱۴. چاپ دوم، ۱۳۰۸، طباطبائی، سید محمد حسین، العیون فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۷، چاپ اول، مقدمه، ج ۱، ص ۶.
۱۵. در این آیه و نیز آیه بعدی تفاوتی نمی کند که عربی به معنای زبان عربی باشد یا کلام روشن. در هر دو صورت مدعا ثابت است.
۱۶. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۰، دار الکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۷۱، چاپ دوم.
۱۷. نسیم، ج ۱، ص ۶۳۶.
۱۸. ایشان اصطلاح استقلال را به کار می گیرند؛ اما تبیین و دلایل ایشان فراتر رفته و انحصار را دربر می گیرد.
۱۹. نسیم، ج ۱، ص ۶۵۶.
۲۰. العیون، ج ۱، ص ۱۱.
۲۱. جالب است که امام صادق علیه السلام در توحید مفضل درباره علم و عقل که به نور نشیبه می شوند، تفسیر ظاهر بشود، مستور بماند؛ می آورد (بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۲۸).
۲۲. نسیم، ج ۱، ص ۶۶۷.
۲۳. صفار، محمد بن حسن بن فروغ، صائر الدرجات، ص ۲۰۳، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۲، چاپ دوم.
۲۴. همان، ص ۲۰۲.
۲۵. نسیم، ج ۱، ص ۷۷.
۲۶. نسیم، ج ۱، ص ۷۸۳.
۲۷. نسیم، ج ۱، ص ۱۳۸.
۲۸. نسیم، ج ۱، ص ۱۳۸.